

## بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه شصت و سوم ۱۳۹۷/۱۲/۰۷

موضوع: پاسخ به شبهات «قلمداران» پیرامون یکی از طرق حدیث «لوح»

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقرية الله و اللعن الدائم على اعدائهم اعداء الله إلى يوم لقاء الله

پرسش:

استاد ببخشید! در مورد رسمیت بخشیدن «تربیع» توسط «احمد ابن حنبل» بعضی‌ها این را يك حسن و يك مزیت می‌دانند و بعضی‌ها هم عقیده دارند که این جلوی رشد شیعه را می‌گیرد و نسبت به آن نظر خوبی ندارند، نظر شما در این مورد چیست؟

پاسخ:

نظر من این است که خدمتی بود؛ یعنی تا آن زمان حضرت امیر را بالای منبرها سب و لعن می‌کردند. نه تنها خلیفه نمی‌دانستند، بلکه سب و لعن را هم واجب می‌دانستند، حتی بعضی از فقهایشان فتوا دادند و در بعضی از جاها سوال می‌شده آیا نمازی که در آن سب حضرت علی نشود، (نستجیر بالله) صحیح است یا باطل؟ یا در خود کوفه می‌گویند مسجدی بوده به نام «مسجد الذکر» که یکی از بزرگانشان سب حضرت علی یادش رفته بود، داشت به طرف منزلش می‌رفت یادش آمد که آن حضرت را سب نکرده، همان‌جا که یادش افتاد به شکرانه این نعمت، مسجدی به نام «مسجد الذکر» بنا کرد!

ولی قضیه «تربیع»، «احمد ابن حنبل» که گفت:

«قال أحمد من لم يربع بعلي في الخلافة فهو أضلّ من حمار أهله»

کتاب ورسائل وفتاویٰ شیخ الإسلام ابن تیمیة ، اسم المؤلف: أحمد عبد الحلیم بن تیمیة الحرانی أبو

العباس الوفاة: ۷۲۸ ، دار النشر: مكتبة ابن تیمیة ، الطبعة: الثانية ، تحقیق: عبد الرحمن بن محمد بن

قاسم العاصمي النجدي، ج ۳۵، ص ۱۹

با توجه به برداشتی که من دارم، البته خیلی من در این موضوع و جوانب کار غور نکردم، که تاریخش چیست و چرا گفته است و به چه نحوی بوده است؟ ولی ظاهر قضیه این است که خدمتی بوده است و خود «احمد ابن حنبل» در میان بزرگان اهل سنت از همه بیشتر فضائل حضرت امیر را نقل کرده است.

ایشان قبل از «بخاری و مسلم» بوده است؛ یعنی از همه صحاح سته مقدم است، «بخاری» متوفای ۲۵۶ است، «مسلم» متوفای ۲۶۱ است، «ترمذی» متوفای ۲۷۹ است، «ابن ماجه» متوفای ۲۷۵ است، «نسائی» متوفای ۳۰۳؛ یعنی همه شان ۵۰ تا ۶۰ سال بعد از «احمد ابن حنبل» هستند.

با این که بعد از «احمد حنبل» بودند خیلی از مسائل را نیاوردند. البته این از «احمد ابن حنبل» نقل شده که از «غدير» وحشت داشت! وقتی که از او در مورد «غدير» سوال می کنند که معنای «غدير» چیست؟

می گوید سوال نکن:

«دعه كما نقل»

همان طوری که نقل کردند بگذار باشد.

خیلی در معنا و پیام «غدير» غور نکن، این را دارد، حالا شاید به خاطر ترس و وحشتی که داشته این حرف را

زده است!

**پرسش:**

از آن طرف با «متوکل» هم رابطه‌ی تنگاتنگ داشته است.

**پاسخ:**

بله، اگر رابطه نداشتند که نمی‌توانستند کار بکنند.

**پرسش:**

استاد! ... «احمد ابن حنبل» بر «بخاری» شرف دارد!

**پاسخ:**

بله، «احمد ابن حنبل» ۳۷۰ تا روایت در کتاب‌هایش در فضائل امیرالمؤمنین دارد، «بخاری» ۷ تا روایت دارد!

**پرسش:**

حاج آقا ببخشید! آیا ازدواج عمر با «ام کلثوم» ثابت است؟

**پاسخ:**

نظر من این است که قضیه اتفاق افتاده است؛ ولی این از مطاعن عمر است نه از فضائل!

چهار - پنج تا روایت در «کافی» داریم این چهار - پنج تا هم همه صحیح هستند. من نمی‌توانم دست بردارم.

در کتاب نکاح اصلا بابی دارد «باب تزویج و یا نکاح ام کلثوم» در «کتاب الطلاق» حدیث و بابی دارد «باب طلاق

المرأة الحبلی التي ماتت عنها زوجها»، الا این که ما بیاییم بگوییم این «ام کلثوم» غیر از دختر حضرت زهرا

(سلام الله علیها) بوده است. مثلا از زنان دیگر حضرت علی بوده است. این طوری بخواهیم توجیه کنیم! و گرنه

این چهار تا روایت غیر قابل اغماض است. من ادله تمام آقایانی که قضیه را نفی کردند دیده‌ام و بررسی

کرده‌ام ولی ادله‌شان برای من قانع کننده نبود! البته شاگردان خودمان مثل آقای «ابوالقاسمی» هم نظرشان این است که این قضیه دروغ بوده و واقعیت نداشته است. به آن‌ها گفتم شما بر رأی خودتان بمانید؛ ولی من، «نحن ابناء الدلیل» هستیم! این دلایل‌هایی که شما می‌آورید، برای من قانع کننده نیست.

**پرسش:**

استاد! «ام کلثوم» کنیه «حضرت زینب» هم می‌شود باشد.

**پاسخ:**

بله می‌شود، این هم هست؛ ولی این‌ها هم قانع کننده نیست. چون امام حسین علیه السلام در کربلا می‌فرماید:

«يَا زَيْنَبُ يَا أُمَّ كَلْثُومٍ عَلَيْكَ مِنَ السَّلَامِ»

مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار (ط - بیروت)، ۱۱۱ جلد،

دار إحياء التراث العربي - بیروت، چاپ: دوم، ۱۴۰۳ ق، ج ۴۵؛ ص ۴۷

در «کوفه» هم خطبه حضرت «زینب» بصورت مستقل و خطبه حضرت «ام کلثوم» هم بصورت مستقل نقل شده است.

**پرسش:**

اسم «ام کلثوم» دقیقاً چیست؟

**پاسخ:**

از همان اول «ام کلثوم» بوده است، بعضی از موارد بوده که از همان اول این‌ها را به کنیه نامگذاری می‌کردند.

پرسش:

استاد! این قضیه لوازمی هم دارد، اگر این قضیه صحت داشته باشد باید لوازمش را هم بپذیریم.

پاسخ:

مثلا چه لوازمی؟

پرسش:

قضیه غصب پیش می آید .

پاسخ:

«إِنَّ ذَلِكَ فَرْجٌ عُصْبَانُهُ»

کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی (ط - دارالحدیث)، ۱۵جلد، دار الحدیث - قم، چاپ: اول،

ق ۱۴۲۹، ج ۱۰؛ ص ۶۲۸

پرسش:

چطوری مقام اهل بیت این را قبول می کند؟

پاسخ:

آیا این بالاتر است یا کتک خوردن حضرت زهرا (سلام الله علیها)؟ در هر صورت ببینید خود «سید مرتضی» هم خیلی تلاش می کند که این قضیه را رد کند، در آخر می گوید بله در قضیه بیع مال مکره معامله صحیح است، نکاح مکره، نکاح صحیحی است، قضیه حضرت امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) مثل قضیه «حضرت لوط» است. می گوید:

( هُوَآءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ )

ای قوم من! اینها دختران منند؛ برای شما پاکیزه‌ترند! (با آنها ازدواج کنید؛ و از زشتکاری چشم  
پوشید!)

سوره هود (۱۱): آیه ۷۸

«حضرت لوط» به کسانی این پیشنهاد را داد که همه‌شان کافر بودند، خودش دارد می‌گوید بیایید دختران من را  
بگیرید! آن‌ها اهل لواط بودند. می‌گوید: ( هُوَآءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ )؛ چطور «حضرت لوط» پیغمبر حاضر  
می‌شود دخترش را به يك سری اراذل و اوباش و الوات بدهد؟ ببینید امیرالمؤمنین بنا نداشت با این‌ها درگیر  
شود، با درگیر شدن حضرت با این‌ها اسلام نابود می‌شد. ما باید این را در نظر بگیریم! آیا قضیه‌ی امثال «ام  
کلثوم» مهمتر است یا این که صدیقه طاهره مورد ظلم قرار می‌گیرد، امیرالمؤمنین صبر می‌کند، حق مسلم علی  
غصب می‌شود، یا از همه بالاتر ولایت غصب می‌شود؟ ولایتی که اساس اسلام است.

«وَلَمْ يُنَادِ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِي بِالْوَلَايَةِ»

کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی (ط - الإسلامية)، دار الکتب الإسلامية - تهران، چاپ:

چهارم، ۱۴۰۷ ق، ج ۲؛ ص ۱۸

ولی امیرالمؤمنین تحمل می‌کند برای این که اگر تحمل نکند، همین چهار تا شیعه و مؤمنی که اطراف ایشان  
بودند، این‌ها را هم می‌کشتند، میدان دست خودشان بود و هرکاری می‌خواستند می‌کردند، بنا نداشتند نامی از  
اسلام باقی بماند، شما جمله «معاویه» را به «شعبه» پدر «مغیره» ببینید می‌گوید:

«لا والله إلا دفنا دفنا»

ابن أبي الحديد، عبد الحميد بن هبه الله، شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ١٠جلد، مكتبة آية الله

المرعشي النجفي - قم، چاپ: اول، ١٤٠٤ق، ج ٥؛ ص ١٣٠

ابوبکر آمد رفت اسمش هم رفت، عمر آمد رفت اسمش هم رفت؛ ولی هر روز بالای مأذنه دارند شهادت به

رسالت پیغمبر می دهند! معاویه به صراحت می گوید این درد است و برای من قابل تحمل نیست!

یا آن حرف «ابوسفیان» که بالای قبر حضرت «حمزه» می آید و پا می گذارد می گوید: نه بهشتی و نه جهنمی

است، این کارها همه به خاطر ریاست و سلطنت بوده است، يك چنین تعبیری دارد که «محمد» آمد می خواست

سلطنت بکند! در این جا می خواهد بگوید دینی در کار نیست، بهشت و جهنمی هم نیست.

**پرسش:**

حاج آقا! این آیه ای که شما به آن استناد کردید ( هَوَّلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ)؛ مفسرین دارند که پیامبر می گوید

این ها دختران من نیستند، می گویند نساء امت به منزله بنات پیامبر می شوند!

**پاسخ:**

به نظرم تفسیر طوری است که «لا یرضی به صاحبه» ظاهر آیه این است ( هَوَّلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ)!

**پرسش:**

خود اهل سنت آیه را این طوری تفصیل می دهند

**پاسخ:**

نه، این نمی شود و خیلی بعید است!

## پرسش:

با توجه به سه نفر اگر دو - سه تا دختر باشد دو نفرشان با دختران حضرت لوط بقیه امت هم با دختران سایر امت، این احتمال دارد کل قوم را حضرت لوط دختران خود بگوید همه‌شان که نمی‌شود با این دو تا دختر ازدواج کنند، خواسته آن‌ها را از عمل زشت لواط منع کند.

## پاسخ:

حالا ببینید دو - سه تا هرچه دختر داشته، می‌گوید شما می‌خواهید به مهمان من تجاوز بکنید، به جای این کار بیایید با دختران من رسماً ازدواج بکنید. اگر دختران امت هم باشد، آیا دختران امت را جایز است پیغمبر در اختیار يك تعداد ارادل و اوباش قرار بدهد؟ ظاهراً «سید مرتضی» و یا «شیخ مفید» در رابطه با قضیه‌ی ازدواج «ام کلثوم» هم به همین آیه استدلال کرده اند.

ببینید اهل سنت نمی‌توانند اثبات کنند غیر از آن روایت «صحیح بخاری» که دارند، هیچ روایت درست و صحیحی در رابطه با ازدواج «ام کلثوم» با عمر ندارند، همه روایت‌هایشان ضعیف است، فقط همان يك روایتی را که در «صحیح بخاری» دارند، صحیح می‌دانند. همین يك روایت را در «صحیح بخاری» دارند که دلالت می‌کند که «ام کلثوم» همسر عمر بوده است.

«أَغْطِي هَذَا ابْنَةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الَّتِي عِنْدَكَ يُرِيدُونَ أُمَّ كَلْثُومٍ بِنْتِ عَلِيٍّ»

الجامع الصحيح المختصر ، اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي الوفاة: ٢٥٦ ،

دار النشر: دار ابن كثير ، اليمامة - بيروت - ١٤٠٧ - ١٩٨٧ ، الطبعة : الثالثة ، تحقيق : د. مصطفى ديب

البغا، ج ٣، ص ١٠٥٦، ح ٢٧٢٥

## پرسش:



استاد! «نووی» در کتاب «تهذیب الاسماء واللغات» می‌گوید «ام کلثوم بنت علی ابن ابیطالب» است.

### پاسخ:

بله، آن طوری که خودشان نقل می‌کنند عمر سه تا زن به نام «ام کلثوم» داشته است. ما تمام این‌ها را زیر و رو کردیم، چیز بدرد بخوری دستگیر ما نشد.

این که آقای «میلانی» می‌گویند هیچ روایت صحیحی ندارند این اشتباه است، من به خود ایشان هم گفتم این روایت در «صحیح بخاری» است، روایت «صحیح بخاری» را ما نمی‌توانیم بگوییم (از نظر آن‌ها) صحیح نیست! روایتی که «ابن عساکر» و دیگران دارند همه سنداً ضعیف است. آقایان هم تضعیف کرده‌اند، خود آقای «میلانی» هم دیگر روایات را تضعیف کرده است؛ ولی این روایت «صحیح بخاری» قابل انکار نیست!

### آغاز بحث...

آقایان دقت کنند تا قدری روش‌های پاسخ به شبهات دست‌مان بیاید. حالا یک روزی «قلمداران» بوده، یک روزی «برقعی» بوده و فردا افراد دیگری هم می‌آیند عقاید شیعه را زیر سوال می‌برند، وظیفه اولیه دفاع از این تراث به عهده ما است.

یکی از اساسی‌ترین روایاتی که داریم، روایاتی است که نام ائمه (علیهم السلام) از زبان پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) ذکر شده است، یکی از این روایات هم «حدیث لوح» است، «قلمداران» آمده عمدتاً سه - چهار تا سند از «حدیث لوح» آورده و شروع کرده به حمله کردن به این روایت هم سنداً و هم دلالتاً. این آقا (عابدینی اصفهانی) هم می‌گوید ما روایاتی نداریم! تمامی روایاتی که دلالت می‌کند نام ائمه ذکر شده اموری آن را تکذیب می‌کند! و (البته) دلیلی هم برای حرفش نیاورده است.

يك مقداری دوستان عزیز دقت کنند، «کمال الدین» يك روایتی آورده که برای من خیلی عجیب است، ندیدم هیچ کدام از اعظم روی این روایت کار کرده باشند، روایت هم خیلی بهم ریخته است، يك کسی که الفبای تاریخ اسلام را خوانده باشد، مطالعه کند و به سند نگاه بکند، متوجه می‌شود! این روایت را مرحوم «شیخ صدوق» در «عیون اخبار الرضا» و در «کمال الدین» آورده است. در منابع دیگری مثل «احتجاج طبرسی»، در «عوامل العلوم والمعارف والاحوال» بحرانی و «بحار الانوار» «علامه مجلسی» آمده است.

من دیدم در حدود ۲۰ - ۲۵ نفر از اعظم ما این روایت را آورده‌اند بدون این که کوچک‌ترین اشکالی به این سند وارد کنند، غیر از آقای «علی اکبر غفاری» که در پاورقی «کمال الدین» متوجه این اشکال شده است.

من روی این خیلی غور کردم، عزیزان دقت کنند حالا این که سند ضعیف است و یا سند ضعیف نیست ما با آن کاری نداریم که خود آقای «قلمداران» می‌آید روی «روی ابی نصره» دست می‌گذارد می‌گوید این «ابی نصر» است و «ابی نصر» هم معلوم نیست چه کسی بوده اشتباه کرده در بعضی از نسخه‌ها «ابی نصر» است و در بعضی جاها «ابی بصیر» هم آمده است روایت این است:

«لَمَّا اخْتَضِرَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ»

امام باقر (سلام الله عليه) در حال احتضار بود، امام باقر چه زمانی شهید شده است؟ ایشان در سال ۱۱۴ و یا ۱۱۶ شهید شده است، و بعضی‌ها هم ۱۱۸ گفته‌اند.

«عِنْدَ الْوَفَاةِ دَعَا بِابْنِهِ الصَّادِقِ»

امام صادق (سلام الله عليه) را خواست

«فَعَهَّدَ إِلَيْهِ عَهْدًا»

امامت را به او واگذار کرد

«فَقَالَ لَهُ أَخُوهُ زَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ»

زید اعتراض کرد، همان طوری که امام حسن امامت را به امام حسین داد تو هم اگر به من می‌دادی که برادرت هستم بهتر بود تا به امام صادق بدهی!

بعد حضرت فرمود:

«إِنَّ الْأَمَانَاتِ لَيْسَتْ بِالتَّمَثَالِ»

مثالی که زدی؛ چون امام حسن امامت را به امام حسین داد من هم به شما بدهم این درست نیست.

«وَلَا الْعُهُودَ بِالرُّسُومِ وَ إِنَّمَا هِيَ أُمُورٌ سَابِقَةٌ عَنْ حُجَجِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى»

-آقایان خوب دقت کنند- من روی این سند يك نظری دارم، و دوستان هم نظر بدهند

«ثُمَّ دَعَا بِجَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ فَقَالَ لَهُ يَا جَابِرُ»

«دعا»، چه کسی؟ امام باقر! چه کسی را؟ «جابر ابن عبدالله»، را، «جابر ابن عبدالله» چه وقت از دنیا رفته است؟ سال ۷۴ و بعضی‌ها هم گفته‌اند ۷۶ و بعضی‌ها هم ۷۸ گفته‌اند، امام باقر در چه سالی به شهادت رسیده است؟ سال ۱۱۶، بین وفات «جابر» و شهادت امام باقر (سلام الله علیه) ۴۰ سال فاصله است.

«ثُمَّ دَعَا بِجَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ»

یعنی ببینید اگر کسی کوچک‌ترین دقتی در تاریخ داشته باشد، متوجه می‌شود. «ابوظفیل عامر بن وائله» در بین صحابه طولانی‌ترین عمر را داشته است. ایشان در سال ۱۱۰ از دنیا رفته، همه می‌گویند ایشان آخرین صحابی بوده که از دنیا رفته است و این اتفاق است.

از آن طرف آقا امام باقر به آقا امام صادق می‌گوید برو «جابر» را پیش من بیاور، امام صادق در چه سالی به دنیا آمده است؟ سال ۸۳ یعنی امام صادق نزدیک ۹ سال بعد از وفات «جابر» به دنیا آمده است. دوستان دقت کنند که سند چقدر به هم ریخته است!

آنوقت این باعث می‌شود که يك آدم‌های شری مثل «برقی» و «قلمداران» و این آقای «اصفهانی» بیایند، این‌ها را ملاک قرار بدهند و تراش شیعه را مورد حمله قرار دهند و شبهه باران کنند. البته من به قسمت‌های دیگر فعلا کاری ندارم.

بعد «جابر» می‌گوید من خدمت امام صادق رفتم که ولادت امام حسن را تهنیت بگویم، این‌جا هم دست گذاشته‌است!

«نَاوِلِيْنِي لِأَنْظُرَ فِيْهَا قَالَتْ يَا جَابِرُ لَوْ لَا النَّهْيُ لَكُنْتُ أَفْعَلُ لَكِنَّهُ نُهِيَ أَنْ يَمَسَّهَا إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ وَصِيٌّ نَبِيٍّ»

ابن بابویه، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمة، ۲جلد، اسلامیه - تهران، چاپ: دوم، ۱۳۹۵ق، ج ۱؛

ص ۳۰۵

پرسش:

سند حدیث چطوری است؟

پاسخ:

سند که ضعیف است، همه مجهول هستند

پرسش:

صاحب کتاب در مورد سندش چه می‌گوید

## پاسخ:

ایشان می‌گویند هیچ يك از روایات این حدیث از «سعید ابن محمد» تا «ابو نصره» نامی در کتب رجال ندارند، این درست است. ما هم نتوانستیم پیدا کنیم، البته من «جامع الرجال» آقای «زنجانی» را ندیدم که ایشان این‌ها را چه کار کرده است، اصلاً ما کاری به آن نداریم، غالباً مجهول هستند!

بعد می‌گویند معلوم نیست که «صدوق» این راویان را از کجا آورده و این روایت را از کجا کشف کرده است؟ ایشان می‌گویند «ابو بصره» و یا «ابو بصیر» هر کسی که باشد مجهول و بی نام و نشان است. گفته است:

«لَمَّا اخْتَضِرَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ الْبَاقِرِ عِنْدَ الْوَفَاةِ»

احتضار و وفات امام باقر بر طبق تمام تواریخ از سال ۱۱۴ تا ۱۱۸ است و فاصله بین وفات حضرت باقر و «جابر» حد متوسط ۴۰ سال است و کمتر نیست. کسی به حدیث ساز کذاب نگفته، هنگامی که حضرت ابو جعفر محمد باقر در حال احتضار بود «جابر» کجا بود که تو از قول او «حدیث لوح» را آوردی و اثبات امامت اثنی عشر با نام و نشان پدر و مادر کردی؟! جابر که ۴۰ سال قبل از احتضار حضرت باقر از دنیا رفته، چگونه آمد «زید ابن علی» را به امامت حضرت صادق قانع کرد؟

حالا عزیزان دقت کنند. در رابطه با «ابو بصره» که ایشان می‌آورد، در یکی از نسخ قدیمی‌اش «ابو بصره» است؛ ولی در تمام نسخه‌ها «ابو نصره» است نه «ابو بصره»! در نسخه «عیون اخبار الرضا»، «ابو نصره» است در «کمال الدین» که چاپ شده «ابو نصره» است. در «بحار الانوار» در جلد ۳۶ صفحه ۱۹۳ «ابو نصره» است و آقای «بروجردی»، «ابو نصره» آورده. همه مانند: «غایة المرام» و «الانصاف» و حتی «فرائد السمطين» «جوینی» وقتی این روایت را آورده، «ابو نصره» آورده نه «ابو بصره»!

اقای «خویی» شرح حال «ابو نضره» را آورده و «ابو نضره» هم از رجال «صحیح مسلم» است این اقا این جا يك مقداری به خاکی زده است که همین عبارت «ابو نضره»:

«كنت عند جابر بن عبد الله فَأَتَاهُ آتٍ فَقَالَ إِنَّ بَنَ عَبَّاسٍ وَبَنَ الزُّبَيْرِ اخْتَلَفَا فِي الْمُتَعَتِّينِ فَقَالَ جَابِرٌ فَعَلْنَاهُمَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ نَهَانَا عَنْهُمَا عَمْرٌ فَلَمْ نَعُدْ لَهُمَا»

صحیح مسلم ، اسم المؤلف: مسلم بن الحجاج أبو الحسين القشيري النيسابوري الوفاة: ۲۶۱ ، دار النشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت ، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، ج ۲، ص ۹۱۴، ح ۱۲۴۹

«ابو نضره» مورد وثوق اهل سنت است، «ابن ابی حاتم» در مورد او می گوید: «یحیی ابن معین قال ابو نضره ثقة» از «ابو زرعه» سوال کردند گفت «بصری ثقة».

ذهبی درباره اش می گوید:

«من ثقات التابعين وثقه يحيى بن معين وقال ابن سعد ثقة وتوفى سنة ثمان ومائة»؛

الذهبي الشافعي، محمد بن أحمد بن عثمان (متوفای ۷۴۸ هـ)، میزان الاعتدال في نقد الرجال، ج ۴، ص ۱۸۲، تحقيق: البجاوي، علي محمد، ناشر: دار المعرفة، بيروت.

سال ۱۰۸ هم ایشان از دنیا رفته است، در سال ۱۰۸ در حقیقت نزدیک ۶- ۷ سال قبل از شهادت امام باقر، نزدیک ۳۴ - ۳۵ سال بعد از وفات «جابر» از دنیا رفته است.

پرسش:

بخشید! با این که روایت ضعیف است، برای چه «قلمداران» این روایت را آورده است؟

پاسخ:

برای این که حمله کند. می گوید آقا! این حدیث سازان با این حدیث ضعیف خودشان هم نفهمیدند چه دارند می گویند؛ یعنی می گوید روایات ائمه اثنی عشر را بافته اند.

من اولاً جواب دادم گفتم تمامی این مطالب را ظاهراً ایشان از پاورقی «کمال الدین» گرفته؛ چون کتاب «کمال الدین» را آقای «علی اکبر غفاری» تقریباً ۱۵ - ۲۰ سال قبل از انقلاب حاشیه زده، خود آقای «علی اکبر غفاری» هم می گوید:

« هذا الخبر و ان كان سنده ضعيفا »

در يك جا می گوید:

« لكن متنه صحيح موافق للحق »

بعد در چند سطر پایین تر می گوید:

« سند هذا الخبر ضعيف و مشتمل على مجاهيل و متنه لا يلائم ما جاء في غيره من الاخبار »

بعد می گوید:

« و قد أجمعت أرباب السير و معاجم التراجم على أنه مات قبل سنة ۸۰ »

البته ۷۴ ظاهراً صحیح است.

«ابن قتیبه» هم می گوید:

«مات جابر بالمدينة سنة ۷۸»

ابن بابویه، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمة، ۲ جلد، اسلامیة - تهران، چاپ: دوم، ۱۳۹۵ق، ج ۱:

ص ۳۰۵ و ۳۰۶

نظر بنده این است که در این جا بدون تردید شخصیتی مثل «شیخ صدوق» توجه داشته که وفات «جابر» چندین سال قبل از شهادت امام باقر بوده است و ولادت امام صادق نیز چند سال بعد از وفات او بوده است و به احتمال قوی این دو روایت مستقل بوده و توسط مستنسخین به يك روایت مبدل شده است. من خیلی روی این کار کردم. ببینیم که اصلا این را می‌شود يك طوری حل کرد. ببینید «شیخ صدوق» يك کسی است که خریط فن و استاد این قضایا است. همه چیز دستش هست، این که بیاید متوجه نشود که «جابر» سال ۷۴ و یا سال ۷۸ از دنیا رفته و در حال احتضار امام باقر هم این جا آمده اصلا تصورش هم برای ما امکان پذیر نیست.

**پرسش:**

استاد! این احتمالی را که شما فرمودید هم اشکال باقی است

**پاسخ:**

چطور؟

**پرسش:**

شما فرمودید که احتمال دارد دو روایت مستقل باشد، اگر دو روایت مستقل باشد باز همان اشکال پیش می‌آید که امام باقر به امام صادق گفته نزد «جابر» برو!

**پاسخ:**

نه، اجازه بدهید، این جا من به این شکل حل کردم که این ها دو تا روایت مستقل است و به این یقین دارم و هیچ شبهه‌ی ندارم، روایت از این جا که شروع می‌شود کاملا مشخص است که لحن روایت جدا است؛ یعنی اگر شما مطالعه کنید:



«لَمَّا اخْتَضِرَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ الْبَاقِرِ عِندَ الْوَفَاةِ دَعَا بِابْنِهِ الصَّادِقِ ع فَعَهَدَ إِلَيْهِ عَهْدًا فَقَالَ لَهُ أَخُوهُ  
زَيْدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ لَوْ اِمْتَنَنْتَ فِي تِمْنَالِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ ع لَرَجَوْتُ أَنْ لَا تَكُونَ أَتَيْتَ مُنْكَرًا فَقَالَ  
يَا أَبَا الْحَسَنِ إِنَّ الْأَمَانَاتِ لَيْسَتْ بِالتَّمْنَالِ وَ لَا الْعُهُودَ بِالرُّسُومِ »

حضرت فرمود:

« إِنَّمَا هِيَ أُمُورٌ سَابِقَةٌ عَنْ حُجَجِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى »

تا این جا مشخص است که يك روایت است!

«ثُمَّ دَعَا بِجَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ فَقَالَ لَهُ يَا جَابِرُ...»

از «ثُمَّ دَعَا» يك روایت دیگری بوده که در استنساخ يك ورقی یا حذف و یا پاره شده است، و این روایت در

ادامه روایت قبل آمده، ما بقى روایت و سند این روایت همه حذف شده است!

در زمان سابق از این اتفاقات زیاد می افتاده است. در آن زمان صحافی که نبود، با جوال دوز و غیره می دوختند،  
ورق که می زدند بعد از مدتی بعضی از صفحات جدا و گم می شد.

گفتیم تا: «إِنَّمَا هِيَ أُمُورٌ سَابِقَةٌ عَنْ حُجَجِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى» يك روایت است، لحن روایت هم با لحن روایت  
بعدی تفاوت دارد و اصلا همخوانی ندارد. شما اگر يك مقدار خوب دقت کنید و مطالعه کنید، قسمت اول روایت  
با قسمت دوم روایت اصلا هیچ ارتباطی باهمدیگر ندارند.

این يك دنیایی دیگری برای خودش است از: «ثُمَّ دَعَا بِجَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ فَقَالَ لَهُ يَا جَابِرُ حَدِّثْنَا بِمَا عَايَنْتَ...» و  
در کنارش هم ما نزدیک ده - دوازده تا روایت در رابطه با «جابر» داریم، در هیچ کدام از اینها این مقدمه  
نیست! من در آن جلسه‌ای که «حدیث لوح» را خواندم تمام سندها را هم برای دوستان آوردم شما الان  
«حدیث لوح» را ملاحظه بفرمایید ببینید این «کمال الدین» است:

«عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ (عَلَيْهَا السَّلَام) وَ بَيْنَ يَدَيْهَا لَوْحٌ»

ابن بابویه، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمة، ۲جلد، اسلامیه - تهران، چاپ: دوم، ۱۳۹۵ق، ج ۱؛

ص ۲۶۹

و بررسی سندی کردیم با یک سند دیگر. باز در «کمال الدین» است :

«دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ (عَلَيْهَا السَّلَام) وَ بَيْنَ يَدَيْهَا لَوْحٌ»

ابن بابویه، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمة، ۲جلد، اسلامیه - تهران، چاپ: دوم، ۱۳۹۵ق، ج ۱؛

ص ۳۱۳

این مفصل‌ترین روایت است که در کتاب «کافی» نقل شده است. ملاحظه بفرمایید:

«قال أبي لجابر بن عبد الله الأنصاري: إن لي إليك حاجة، فمتى يخف عليك أن أخلو بك»

کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی (ط - الإسلامیة)، ۸جلد، دار الکتب الإسلامیة - تهران،

چاپ: چهارم، ۱۴۰۷ق، المقدمة؛ ص ۸

روایاتی که «لوح» را نقل کرده‌اند، یکی - دو تا نیست، ما حدود هفت - هشت تا سند داریم که قضیه «لوح» جابر را نقل کرده‌اند. در هیچ کدام از این‌ها این مقدمه نیست همین دلیل است که این یک روایتی بوده و آن هم یک روایت دیگر بوده است. حالا این آقایی که آمده استنساخ کرده، یا موقع نوشتن ورق می‌زده این ورق‌ها بهم چسپیده بوده متوجه نشده این طوری استنساخ کرده و یا نه اصلاً یک ورق از آن جا حذف شده بوده است و گرنه برای من اصلاً قابل قبول نیست که عالمی مثل «شیخ صدوق» متوجه این قضیه نشده باشد.

اگر یک آدم عادی باشد که خیلی با روایات و با اسانید سر و کار ندارد، از او پذیرفته است؛ ولی از کسی مثل «شیخ صدوق» نه! شما کتاب «من لایحضره الفقیه» ایشان را ببینید از اول تا آخر، ایشان روی بحث‌های سندی

قهرمانی می‌کند، و در ابتدای کتاب هم می‌گوید من این مطالبی را که این‌جا می‌آورم، مطالب عادی نیست روایاتی را که می‌آورم «حجة بینی و بین ربی» است.

شما اگر دیگر کتاب‌های «شیخ صدوق» را ببینید چنین چیزی را در هیچ‌جا از «شیخ صدوق» نمی‌بینید. اگر «شیخ طوسی» باشد من قبول می‌کنم. «شیخ طوسی» کارهای متفرقه‌ی زیادی داشته است، در تفسیر کار داشته در رجال کار داشته و در کلام کار داشته و در فقه و اصول و غیره هم کار داشته، هرکس از بزرگان ما صاحب فنون بوده اشتباهاتش هم خیلی زیاد بوده است. «تهذیب شیخ طوسی» مملو از تصحیفات است، «رجال شیخ طوسی» به قدری اشکال دارد که اصلاً به همه چیز می‌خورد جز به مقام علمی «شیخ طوسی»!

يك راوی را در «باب من لم یرو» می‌آورد؛ یعنی این آقا از هیچ‌کدام از ائمه روایت ندارد ولی همین راوی را هم در بخش «من روی عن الصادق و من روی عن الباقر» می‌آورد! ببینید این اشتباهات هست. من نمی‌خواهم مقام «شیخ طوسی» را تضعیف کنم؛ ولی هرکس از بزرگان صاحب فنون مختلف بوده و در فن‌های مختلف کار کرده اشتباهش هم بیشتر بوده است ولی کسی که در يك فن کار کرده، اشتباهاتش هم کم است. مشخص است ذهن فقط مشغول يك چیز است و لذا بزرگان ما می‌گویند اگر يك راوی را «نجاشی» تضعیف کند و «شیخ طوسی» توثیق کند، تضعیف «نجاشی» مقدم است چرا؟ چون «نجاشی» تمام عمرش ممحض در رجال بوده، «شیخ طوسی» در فنون مختلف مشغول بوده است.

در این روایت اگر شما لحن روایت قبل و لحن روایت بعد را باهم مقایسه کنید، هم کاملاً مشخص است باهم فرق دارد. من دیشب تا ساعت یک و نیم مشغول بودم، هر فکری کردم به ذهنم درست در نیامد. صبح که برای نماز بلند شدم داشتم وضو می‌گرفتم يك دفعه به ذهنم آمد که شاید این باشد، بعد آمدم متن را دیدم، دیدم متن قبلی و متن بعدی باهم خیلی فرق دارد؛ یعنی من می‌توانم بگویم ۹۹٪ درصد قضیه این است که این دو روایت از هم مستقل بوده است.

پرسش:

استاد! یا ابا جعفرش را چه کار می‌کنید؟

پاسخ:

کدام؟

پرسش:

جایی که دارد: «فَقَالَ لَهُ جَابِرٌ نَعَمْ يَا أَبَا جَعْفَرٍ!»

پاسخ:

مشکلی ندارد، ما روایت دیگر هم داریم، آقا امام (باقر علیه السلام) «جابر» را خواسته، خودش نزد «جابر» رفته است این که امام باقر «جابر» را دیده و لوح را از «جابر» شنیده این از قطعیات تاریخ است، این اتفاقی بین شیعه و سنی است که «جابر» قبل از سال ۸۰ از دنیا رفته است.

پرسش:

یعنی حاج اقا این که ما بگوییم مستنسخین اشتباه کردند، غیر از این دیگر راهی نداریم؟

پاسخ:

ما راه دیگری پیدا نکردیم. شما پیدا کنید! ما که حرفی نداریم! من شب تا صبح فکر کردم و وقتی هم که می‌خواهیدم نزدیک نیم ساعت ذهنم درگیر بود، در آخر به این نتیجه رسیدم. چون برای من قابل قبول نیست. زیرا «شیخ صدوق» متبحر این کار است. آخر اشکال هم اشکال کوچکی نیست!

حالا يك مرتبه هست که اشکال يك مسئله کوچکی است، آدم از کنارش رد می‌شود می‌رود؛ ولی این که «شیخ صدوق» بیاید «جابر» متوفای قبل سال ۸۰ را با امام مستشهد ۱۱۶ یا ۱۱۸ نتواند تشخیص بدهد این اصلا امکان پذیر نیست؛ یعنی این اشتباه طوری نیست که ما بگوییم شاید توجه نداشته است.

ببینید این اُفا اشکالات دیگر زیاد دارد. بعد ایشان می‌گوید: در حدیث «جابر» گفته من برای تهنیت و مبارک باد و تولد حسن رفته بودم و بی ادبانه هم نام می‌برد و حتی (قلمداران) برای امام حسن، از القاب «امام» و «علیه السلام» هم استفاده نمی‌کند!

می‌گوید در آن زمان مرسوم نبوده که مسلمانان برای تهنیت مولودی به خانه‌ی مادر فرزند بروند، شما ببینید برای تهنیت حضرت امام حسن و امام حسین شیعه و سنی از قول جبرئیل دارند که خدای عالم تهنیت و تبریک گفته است، ما روایات مختلف و متعدد در این زمینه داریم از جمله «شیخ صدوق» در «امالی» می‌گوید:

«فَأُوْحَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِلَى جِبْرِئِيلَ أَنَّهُ قَدْ وُلِدَ لِمُحَمَّدِ ابْنِ فَاهِبِطُ فَأَقْرَبْتُهُ السَّلَامَ وَ هَنِّئِهِ»

تهنیت بگو

«فَهَبِطْ جِبْرِئِيلُ فَهَنِّئْهُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ»

ابن بابویه، محمد بن علی، الأمالی (للسدوق)، جلد، کتابچی - تهران، چاپ: ششم، ۱۳۷۶ش، ص ۱۳۵

این را هم در مورد امام حسن و هم در مورد امام حسین دارد. چه اشکالی دارد «جابر» به تبعیت از تهنیت خدای عالم به حضرت زهرا (سلام الله علیها) تبریک گفته باشد؟! آخر يك اشکالی بیاورند که به درد بخور باشد، این از اشکالات مسخره است! از باب این است که می‌گویند:

چون قافیه به تنگ آید / شاعر به جفنگ آید!

ایشان می‌گوید در آن وقت رسم نبوده است! مگر بنا است يك چیزی رسم عادی عمومی باشد تا «جابر» بیاید انجام بدهد؟ اینکه «جابر» به تبعیت از تهنیت خداوند آمده تهنیت گفته است چه اشکالی دارد؟

بعد می‌گوید: بر فرض این‌که چنین رسم بوده، جوانی چون «جابر ابن عبدالله» در آن موقع سنش از ۱۶ تا ۱۷ سال تجاوز نمی‌کرد، - ببینید آسمان پایین آمد!- «جابر» هنوز ازدواج نکرده بود، مجرد بوده نمی‌توانست تنها به خانه فاطمه زهرا برود! تصور کرده این هم مثل خودش (قلمداران) آدم شیادی است! اگر بخواهد يك جایی برود اول قد و قواره زن را نگاه می‌کند، این چه حرفی است که می‌زنی؟!

من در پاسخ آورده‌ام: احتمال قوی در منزل افرادی همانند «اسماء بنت عمیس» و «فضه» بوده‌اند چون این‌ها ملازم خانگی حضرت زهرا بودند. این طوری نبود که کسی نباشد و اضافه بر آن هنگام ولادت حضرت يك زنی که بچه به دنیا می‌آورد معمولاً فامیل، مادر خواهر و اقربا می‌آیند برای این‌که بیایند پذیرایی کنند و به مشکلات و غذا و غیره برسند.

این‌که نام افراد هم در این‌جا نیامده، نیامدن اسم افرادی که در منزل حضور داشتند دلیل بر عدم وجود نیست، اثبات شیء نفی ما عدا نمی‌کند! ثانیاً حضور يك صحابه‌ی بزرگوار همانند «جابر» با آن‌همه نزدیکی به اهل بیت چه اشکالی دارد؟ آیا حرام و مکروه است؟ ایشان (قلمداران) دیگر اشکالی نتوانسته پیدا کند آمده از این‌طور اشکالات می‌کند!

بعد می‌گوید: لازمی دیدن و خواندن چنین لوحی که در دست فاطمه بوده این است که جابر از خیلی نزدیک باید آن لوح را دیده و خوانده باشد. چنین اتفاقی جداً بعید است! حضرت زهرا که می‌فرمود بهتر است هیچ مردی، زن نامحرم و هیچ زنی مرد نامحرم را نبیند، اجازه دهد که «جابر» آن قدر به او نزدیک شود تا بتواند آن لوح را در دست آن حضرت ببیند!

من نمی‌دانم این آدم چقدر شیاد و پست است، اصلاً در خود متن حدیث دارد:

«فَقُلْتُ لَهَا نَاوِلِيْنِي لِأَنْظُرَ فِيهَا»

ابن بابویه، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمة، ۲ جلد، اسلامیه - تهران، چاپ: دوم، ۱۳۹۵ق، ج ۱؛

ص ۳۰۷

می‌گوید از حضرت خواستم به من بدهد ببینم، نیامده بغل حضرت زهرا بنشیند و لوح هم دست حضرت زهرا باشد و دوش به دوش هم ایستاده باشند! این حرفی که می‌زند نشانگر پستی و رذالت این‌ها است.

اضافه بر این همین حدیث: «خیر للمرأة أن لا یراه رجل» را که ما همیشه بالای منبرها گفتیم، این حدیث هیچ سندی در شیعه و سنی ندارد و تنها کسی که این حدیث را آورده «مرحوم ابن شهر آشوب» در کتاب «مناقب» است و قبل از او هم در «دعائم الاسلام» - که از کتاب‌های اضعف الضعفاى شیعه است - آمده، وقتی می‌خواهند يك کتاب ضعیف مثال بزنند کتاب «دعائم الاسلام» را مثال می‌زنند، و «فیض کاشانی!» و ... از «حسن بصری»، نقل کرده‌اند. «سید محسن امین» از «حلیة الاولیاء» نقل کرده است.

در کتب اهل سنت اول کسی که من دیدم این را نقل کرده «مسند بزار» است و در همان‌جا هم می‌گوید روایت ضعیف است. «حلیة الاولیاء» آورده تضعیف کرده، «هیثمی» این روایت را آورده تضعیف کرده، «زین الدین عراقی» آورده روایت را تضعیف کرده «ذهبی» آورده به همین شکل تضعیف کرده، «سیوطی» آورده تضعیف کرده، «البانی» که (وهابی‌ها) از او به «بخاری» عصر تعبیر می‌کنند این روایت را آورده دیگر آبرو و حیثیتی در اعتبار این روایت نگذاشته است!

ببینید «البانی» در «سلسلة الاحادیث الضعیفه» دارد:

«ما خَيْرٌ للنساءِ ؟ فقالتُ فاطمةُ : أن لا یرینَ الرجالَ ولا یرؤنهنَّ)؛ ضعیف؛ وهذا إسناد ضعیف»

از «حسن بصری» که علماء می‌گویند در مورد او دارد:

«وهو البصري - مدلس»

و نیز دارد:

«هذا إسناد فيه علل»

«علي بن زيد - وهو ابن جدعان - ضعيف؛ قيس بن الربيع؛ وهو ضعيف»،

این اقا از یحیی الحمانی است:

«يسرق الحديث ، وكذبه أحمد»

بعد می‌گوید:

وهذا الحديث من الأحاديث الضعيفة الكثيرة التي حشرها الشيخ التويجري»

این‌ها را شیخ تویجری در این‌جا گسترش داده بدون این‌که اشکالش را ببیند بعد می‌گوید:

«تحذيرا من أن يقول المسلم على رسول الله صلى الله عليه وسلم ما لم يقل»

سلسلة الأحاديث الضعيفة والموضوعة وأثرها السيئ في الأمة - (ج ۱۲ / ص ۵۳۸ - ۵۳۹)

همچنین روایتی پیامبر اکرم بیان نکرده است و از زبان حضرت زهرا هم در نیامده این تکلیف شیعه‌ها و آن هم

تکلیف اهل سنت! آقای «قلمداران» دارد که حضرت زهرا گفته که خیر الشئ برای زن این است که «لا تری

رجلا و لا یراه رجل»؛ این هم تکلیف این حدیث!



آقای قلمداران! شما در دیگر روایت این همه اشکال می‌گیرید، چرا وقتی این روایت را می‌گیرید گویا مثل این که وحی منزل و آیه قرآن بوده اشکالی نگرفتید!

**پرسش:**

آن قضیه نابینا را که نقل می‌کنند چطوری است؟

**پاسخ:**

عزیزم! آن روایت هم هیچ سندی ندارد، حالا در مسائل اخلاقی ما از این‌ها استفاده می‌کنیم. من بارها گفته‌ام خانه ما را «تسامح در ادله سنن» (در بعضی موارد) ویران کرده است! آمدیم با استناد به «تسامح در ادله سنن» یک روایاتی را آوردیم الان این‌ها وبال ما شده، همین روایت کراهت معامله با اکراد، تمام فقهای ما از «شیخ مفید» تا «مرحوم امام» می‌گویند معامله با اکراد مکروه است! امام صادق فرمود: « لا تخالطوهم فان الأکراد حی من احياء الجن کشف الله عنهم الغطاء فلا تخالطوهم»!

الطوسي، محمد بن الحسن (متوفای ۴۶۰هـ)، تهذیب الأحکام، ج ۷، ص ۱۱، تحقیق: السید حسن الموسوي  
الخرسان، ناشر: دار الکتب الإسلامية - طهران، الطبعة الرابعة، ۱۳۶۵ ش .

**پرسش:**

لوحی که در این حدیث از آن ذکر شده ما نمی‌توانیم بگوییم حتما نوشته‌ای مثل نوشته‌های معمولی الان ریز باشد که «جابر» نتواند آن را بخواند، ممکن است «لوح» برای غیر معصوم و یا غیر مأذون از طرف معصوم قابل دیدن نباشد...

**پاسخ:**

نه! ببینید! جابر درباره‌ی این لوح می‌گوید: «قرئته» یا «استنسخته»، روایاتی که ما داریم مشخص است، «لوح»؛ یعنی يك ورقه. مراد از «لوح» در این جا آن «لوح» معنوی و ملکوتی نور نیست. تا این جا مطلب را گفتیم روایت سوم را رفقا کار کنند.

والسلام علیکم ورحمة الله